

Submit Date: 27 January 2026
Revise Date: 01 July 2026
Accept Date: 08 July 2026
Initial Publish: 18 July 2026
Final Publish: 20 February 2028

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Limits of Judicial Intervention in Factual Matters in Civil Proceedings

Valiollah Parvizi¹, Ramazan Dehghan^{2*}, Mohammad Javad Baghi Zadeh²

1. PhD Student, Department of Law, Da.C., Islamic Azad University, Damghan, Iran

2. Department of Law, Da.C., Islamic Azad University, Damghan, Iran

* Corresponding Author's Email: R.dehghan@damghaniau.ac.ir

ABSTRACT

Civil proceedings in the Iranian legal system, like other legal systems influenced by the adversarial tradition, are based on the initiative and active participation of the litigating parties in presenting claims and evidence. In this context, one of the fundamental challenges is determining the limits of judicial intervention in factual matters; that is, matters concerning the occurrence of events, circumstances, evidence, and indications that must form the basis of the judgment. On the one hand, the doctrines of Imami jurisprudence and certain procedural regulations oblige the judge to ascertain factual reality and uncover the truth. On the other hand, the principles of impartiality, adversarial proceedings, and judicial security cast doubt on extensive judicial intervention in obtaining and completing evidence. The main question of this study is how, in light of jurisprudential foundations and the rules of civil procedure, the scope and limits of judicial intervention in factual matters can be delineated, and what criteria can be proposed to distinguish between the judge's "authority," "duty," and "prohibition" of intervention. The research method is descriptive-analytical and is based on library research of jurisprudential sources, statutes, judicial practice, and the theoretical literature of comparative law. The findings indicate that Imami jurisprudence, based on the rule requiring judgment in accordance with reality and the prohibition of violating rights, demands an active role from the judge in acquiring knowledge and reaching judicial conviction regarding facts. By contrast, the Civil Procedure Code, while implicitly accepting this foundation, establishes a minimal balance between the ascertainment of factual reality and the preservation of impartiality in provisions such as Articles 2, 199, and 358 of the Civil Procedure Code. The innovation of this study lies in presenting a three-level model for regulating the limits of judicial intervention in factual matters and proposing legislative reforms aimed at enhancing the efficiency and justice of civil proceedings.

Keywords: *judicial intervention; factual matters; civil proceedings; ascertainment of factual reality; judicial impartiality; Imami jurisprudence.*

How to cite: Parvizi, V., Dehghan, R., & Baghi Zadeh, M. J. (2027). Limits of Judicial Intervention in Factual Matters in Civil Proceedings. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(6), 1-14.



تاریخ ارسال: ۷ بهمن ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۱۰ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ پذیرش: ۱۷ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ اولیه: ۲۷ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

حدود مداخله دادرسی در امور موضوعی در دادرسی مدنی

ولی اله پرویزی^۱، رمضان دهقان^{۲*}، محمد جواد باقی زاده^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

۲. گروه حقوق، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: R.dehghan@damghaniau.ac.ir

چکیده

دادرسی مدنی در نظام حقوقی ایران، همچون سایر نظام‌های حقوقی متأثر از سنت توافقی، بر ابتکار و مشارکت فعال اصحاب دعوا در ارائه ادعا و دلیل استوار است. در این میان، یکی از چالش‌های بنیادین، تعیین حدود مداخله دادرسی در امور موضوعی است؛ اموری که به تحقق وقایع، اوضاع و احوال و ادله و قرائنی مربوط می‌شود که باید مبنای حکم قرار گیرد. از یک سو، آموزه‌های فقه امامیه و برخی مقررات شکلی، دادرسی را مکلف به کشف واقع و کشف واقع می‌دانند و از سوی دیگر، اصول بی‌طرفی، تناظر و امنیت قضایی، دخالت گسترده قاضی در تحصیل و تکمیل ادله را محل تردید قرار می‌دهند. پرسش اصلی این پژوهش آن است که در پرتو مبانی فقهی و قواعد آیین دادرسی مدنی، حدود و ثغور مداخله دادرسی در حوزه امور موضوعی چگونه ترسیم می‌شود و چه ضوابطی برای تمایز میان «اختیار»، «تکلیف» و «ممنوعیت» دخالت می‌توان ارائه کرد؟ روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعه کتابخانه‌ای منابع فقهی، قوانین، رویه قضایی و ادبیات نظری حقوق تطبیقی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که فقه امامیه، بر اساس قاعده لزوم حکم به واقع و حرمت تضییع حقوق، از دادرسی نقشی فعال در تحصیل علم و اکتان وجدان نسبت به وقایع می‌طلبد؛ در حالی که قانون آیین دادرسی مدنی با پذیرش ضمنی این مبنا، در موادی مانند ۲ و ۱۹۹ و ۳۵۸ ق.آ.د.م، میان کشف واقع و حفظ بی‌طرفی نوعی توازن حداقلی برقرار کرده است. نوآوری پژوهش در ارائه مدل سه‌سطحی برای تنظیم حدود مداخله دادرسی در امور موضوعی و پیشنهاد اصلاحات تقنینی به منظور ارتقای کارآمدی و عدالت دادرسی است.

کلیدواژگان: مداخله دادرسی؛ امور موضوعی؛ دادرسی مدنی؛ کشف واقع؛ بی‌طرفی قضایی؛ فقه امامیه.

موضوعی تصریح نکرده‌اند. به بیان دیگر، قانونگذار ایرانی اگرچه «اختیار» را اثبات کرده، ولی «ضابطه اعمال این اختیار» را تبیین نکرده است. این خلأ، زمینه ظهور آرای متعارض و گاه متهاافت را فراهم آورده و امنیت قضایی را تحت الشعاع قرار می‌دهد (Shams, 2019). هدف این مقاله، در امتداد مباحث معرفت‌شناسی قضایی، تحلیل نظری و فقهی - حقوقی حدود مداخله دادرسی در امور موضوعی و ارائه چارچوبی است که بتواند مرز میان اختیار، تکلیف و ممنوعیت دخالت را مشخص کند. بدین منظور، ابتدا مفهوم مداخله دادرسی در امور موضوعی تبیین می‌گردد، سپس مبانی فقهی و حقوقی آن واکاوی می‌شود و در نهایت، ضمن ارائه مدل سه‌سطحی، پیشنهادهای تقنینی و رویه‌ای ارائه خواهد شد.

نوآوری این پژوهش در چند محور قابل تبیین است. نخست، مسئله مداخله دادرسی در امور موضوعی نه صرفاً از منظر قواعد آیین دادرسی، بلکه در چارچوب «معرفت‌شناسی قضایی» تحلیل می‌شود؛ بدین معنا که فرآیند شکل‌گیری باور قضایی و نحوه گذار قاضی از داده‌های واقعی به یقین یا اقتناع قضایی، به‌عنوان بخشی از کارکرد دادرسی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. دوم، با تلفیق مبانی فقه امامیه درباره علم قاضی و اصول حاکم بر دادرسی توافقی در حقوق موضوعه، تلاش می‌شود تعارض ظاهری میان نقش فعال قاضی در کشف حقیقت و اصل بی‌طرفی وی بازخوانی و تبیین گردد. سوم، این پژوهش با ارائه یک «مدل سه‌سطحی مداخله دادرسی در امور موضوعی» شامل سطح مجاز، سطح تکلیفی و سطح ممنوع، کوشیده است چارچوبی نظری برای تعیین مرزهای دخالت قاضی در تحصیل و ارزیابی ادله ارائه دهد؛ چارچوبی که می‌تواند هم در تفسیر مواد ۱۹۹ و ۲۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی و هم در جهت ایجاد وحدت رویه قضایی مورد استفاده قرار گیرد. در نهایت، بر پایه این مدل، پیشنهادهایی برای اصلاح تقنینی و نیز سامان‌دهی رویه قضایی ارائه می‌شود تا از یک‌سو اصل بی‌طرفی

نهاد قضاوت در معنای کلاسیک خود عبارت است از کشف وقایع خارجی مرتبط با دعوا و تطبیق قواعد حقوقی بر آن وقایع به‌منظور صدور حکم عادلانه. این فرآیند دو بعد اساسی دارد: نخست، بعد موضوعی که متضمن احراز تحقق یا عدم تحقق رویدادها و اوضاع و احوال ادعایی است؛ و دوم، بعد حکمی که ناظر به تشخیص قاعده حقوقی قابل اعمال و تفسیر آن است. پرسش این است که دادرسی در بعد نخست، یعنی امور موضوعی، تا چه اندازه مجاز به مداخله در کشف، تکمیل و ارزیابی داده‌های واقعی و ادله اثبات است. (Jafaritabar, 2021)

در نظام دادرسی مدنی ایران، بر پایه ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی، آغاز دادرسی منوط به طرح دعوا از سوی خواهان است و اصل، توافقی بودن دادرسی تلقی می‌شود؛ بااین‌حال، ماده ۱۹۹ همان قانون، اختیار گسترده‌ای برای دادرسی در تحصیل دلیل برای کشف حقیقت قائل شده است. این دوگانه، تنش میان نقش فعال دادرسی در کشف واقعیت و نقش منفعل وی در چارچوب نظام توافقی ایجاد می‌کند؛ تنش که در عمل، به تفاوت رویه‌ها و عدم قطعیت در حدود مجاز دخالت قاضی در امور موضوعی انجامیده است. از سوی دیگر، آموزه‌های فقه امامیه بر وظیفه قاضی در حکم به واقع و عدم جواز حکم برخلاف علم تأکید دارند. در این چارچوب، پرسش از حدود تلاش قاضی برای تحصیل علم نسبت به موضوع دعوا، در بُعد فقهی نیز اهمیت می‌یابد. پرسش‌هایی مانند این که آیا قاضی مکلف به تحصیل دلیل است یا صرفاً مجاز به آن، آیا می‌تواند فراتر از ادعاهای طرفین به جست‌وجوی حقیقت بپردازد، و این که چه زمانی چنین مداخله‌ای با اصل بی‌طرفی و حق دفاع طرفین تعارض پیدا می‌کند، در کانون بحث قرار دارند. قوانین موجود، به‌ویژه مواد ۱۹۹ و ۲۴۱ ق.آ.د.م، اصل امکان تحصیل دلیل توسط دادرسی را می‌پذیرند، اما به فرآیند روانی و منطقی شکل‌گیری باور قضایی و مرزهای مداخله در امور

دادرسی و حقوق دفاعی طرفین حفظ شود و از سوی دیگر، هدف بنیادین دادرسی، یعنی کشف حقیقت و صدور حکم عادلانه، تقویت گردد.

روش پژوهش

این پژوهش از نظر هدف، پژوهشی نظری و بنیادی و از حیث روش، توصیفی - تحلیلی است. در این مطالعه تلاش شده است با بررسی و تحلیل مبانی فقهی و حقوقی مرتبط با حدود مداخله دادرسی در امور موضوعی در دادرسی مدنی، چارچوبی مفهومی برای تبیین جایگاه و حدود اختیارات قاضی در فرآیند کشف واقع ارائه شود. بدین منظور، ابتدا مفاهیم اصلی همچون «امور موضوعی»، «کشف واقع»، «بی طرفی قضایی» و «مداخله دادرسی» در پرتو ادبیات فقه امامیه و حقوق آیین دادرسی مدنی ایران مورد

بررسی قرار گرفته و سپس ارتباط میان این مفاهیم با اصول حاکم بر دادرسی منصفانه تحلیل شده است.

گردآوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای و از طریق مطالعه منابع فقهی، از جمله آثار فقهای امامیه در باب قضاء، قوانین و مقررات آیین دادرسی مدنی، آرا و رویه‌های قضایی و همچنین آثار حقوقی و مطالعات تطبیقی انجام گرفته است. در مرحله تحلیل، داده‌ها با رویکرد تحلیلی و استنباطی بررسی شده و تلاش شده است با مقایسه دیدگاه‌های فقهی و حقوقی، حدود و قلمرو مداخله دادرسی در امور موضوعی مشخص شود. همچنین برای سامان‌دهی یافته‌ها، از یک الگوی مفهومی مبتنی بر تفکیک میان حوزه‌های «اختیار»، «تکلیف» و «ممنوعیت» مداخله قضایی استفاده شده است.

جدول ۱: چارچوب کامل روش‌شناسی پژوهش

مؤلفه روش‌شناختی	توضیح تفصیلی
نوع پژوهش	نظری - بنیادی، با هدف توسعه چارچوب مفهومی در خصوص حدود مداخله دادرسی
رویکرد پژوهش	کیفی
روش تحقیق	توصیفی - تحلیلی با بهره‌گیری از تحلیل مفهومی و استنباط حقوقی
شیوه گردآوری داده‌ها	مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی
منابع فقهی	آثار فقهای امامیه در باب قضاء، شهادت، علم قاضی و قواعد فقهی مرتبط
منابع حقوقی	قانون آیین دادرسی مدنی، قوانین مرتبط، نظریات مشورتی و رویه قضایی
منابع تطبیقی	آثار و مقالات حقوق تطبیقی درباره نقش قاضی در نظام‌های ترافعی و تفتیشی
قلمرو موضوعی	حدود و ثغور مداخله دادرسی در امور موضوعی، تحصیل دلیل، ارزیابی ادله، تحقیق قضایی
قلمرو زمانی	بر مبنای قوانین و منابع معتبر تا سال ۲۰۲۶ میلادی
قلمرو مکانی	نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران با اشاره تطبیقی به برخی نظام‌های حقوقی دیگر
واحد تحلیل	قواعد فقهی، مقررات قانونی و دیدگاه‌های دکترین حقوقی
روش تحلیل داده‌ها	تحلیل مفهومی، استنباط فقهی - حقوقی، مقایسه تطبیقی محدود
چارچوب تحلیلی	تفکیک سه‌گانه میان «اختیار»، «تکلیف» و «ممنوعیت» مداخله قضایی
معیار اعتبار علمی	اتکا به منابع اصیل فقهی، قوانین معتبر و مقالات علمی - پژوهشی داوری‌شده
هدف کاربردی	ارائه مدل تنظیم‌گر برای توازن میان کشف واقع و بی‌طرفی قضایی

مداخله قاضی در اقدامات مربوط به موضوع پرونده

کشف، تکمیل، ارزیابی و گزینش داده‌ها و ادله مربوط به وقایع دعوا انجام می‌دهد؛ اعم از این‌که این اقدامات به درخواست طرفین باشد یا رأساً و به ابتکار دادرسی. در مقابل، امور حکمی به تعیین قواعد حقوقی قابل اعمال، تفسیر قوانین و انطباق آن بر موضوع

می‌پردازد. در بعد لغوی، «مداخله» به معنای «داخل شدن در کاری که متصدی آن دیگری است» آمده است (Katouzian, 2008). از این منظر، مداخله دادرسی در امور موضوعی، نوعی ورود به حوزه‌ای است که در نظام ترافعی، به‌طور کلاسیک بر عهده اصحاب دعوا قرار گرفته است. لذا بحث بر سر این است که این

واقعی» باور موجه پیدا کند. این باور، چنان‌که در ادبیات فقهی نیز آمده، یا به سطح یقین و علم شخصی می‌رسد، یا حداقل ظنی نزدیک به علم را تشکیل می‌دهد. (Rahpik, 2010)

از منظر معرفت‌شناسی، دو نکته در خصوص مداخله دادرس در امور موضوعی اهمیت ویژه دارد:

نخست آن‌که، بدون مداخله حداقلی در جمع‌آوری، پالایش و بازآرایی داده‌ها، شکل‌گیری باور موجه ممکن نیست؛ زیرا دادرس صرفاً با پذیرش منفعلانه ادعاها و دلایل طرفین، در معرض خطر پذیرش باورهای ناموجه و کاذب قرار می‌گیرد. دوم آن‌که، زیاده‌روی در مداخله، ممکن است فرآیند معرفتی را آلوده به پیش‌داوری، سوگیری و حتی جانبداری کند. به عبارت دیگر، معرفت قضایی هم به «تحرک» و هم به «مهار» نیاز دارد. در ادامه مقاله، با بهره‌گیری از این رویکرد معرفت‌شناختی، به تحلیل مبانی فقهی و حقوقی حدود مداخله دادرس در امور موضوعی پرداخته می‌شود تا روشن گردد چه نوع مداخلاتی معرفت را «موجه» و چه نوعی آن را «مخلوش» می‌سازد.

مبانی فقهی مداخله دادرس در امور موضوعی

کشف واقع و وجوب حکم به واقع

در فقه امامیه، اصل بر آن است که قاضی موظف به حکم بر اساس واقع و حقیقت است و حکم برخلاف علم شخصی یا برخلاف واقع، جز در موارد استثنایی، مانند حکم بر طبق بینه معتبره در فرض تعارض با علم غیرحسی، بنابر برخی اقوال، مجاز شمرده نشده است (Al-Shahid al-Thani). آیات متعددی بر لزوم اقامه قسط و عدالت و منع از پیروی هوای نفس در حکم تأکید دارد؛ از جمله:

«وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»؛ نساء: ۵۸

و:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ...»؛ مائده: ۸

ورود تا چه حد موجه و تا چه حد مخلّ بی‌طرفی است (Mohammadi, 2018).

قلمرو مداخله موضوعی دادرس را می‌توان در سه دسته از اقدامات مشاهده کرد:

۱. تحصیل دلیل: استماع شهادت، ارجاع به کارشناس، معاینه محل یا تحقیق محلی، بدون درخواست طرفین، ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م.

۲. تکمیل دلیل: طرح پرسش از شهود، کارشناسان یا طرفین به منظور رفع ابهام و تکمیل اطلاعات.

۳. ارزیابی و گزینش دلیل: ترجیح یک دلیل بر دلیل دیگر، بی‌اعتبار دانستن شهادت یا نظریه کارشناسی با اتکا به قرائن خاص.

۴. وجه مشترک این اقدامات، تأثیر مستقیم آن‌ها بر شکل‌گیری باور قضایی نسبت به واقع است و از همین رو، نمی‌توان آن‌ها را صرفاً اعمال شکلی دانست. مداخله دادرس در امور موضوعی، در واقع همان «ورود فعال قاضی در فرآیند اقتناع قضایی» است؛ فرآیندی که در مقاله پیوست، «اقتناع قضایی در فرآیند کشف امور موضوعی» نامیده شده است.

معرفت‌شناسی قضایی و جایگاه امور موضوعی

معرفت‌شناسی، شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی ماهیت، منشأ و شرایط صحت معرفت می‌پردازد. در قلمرو حقوق و قضا، «معرفت‌شناسی قضایی» به مطالعه چگونگی شکل‌گیری باور معتبر و موجه دادرس نسبت به وقایع دعوا اختصاص دارد. معرفت قضایی، حاصل تراکم خرده‌باورهایی است که از دل ادله، قرائن، اصل‌های عملی و قواعد دادرسی شکل می‌گیرند (Nicolson, 1994).

در این چارچوب، امور موضوعی دقیقاً همان میدان اصلی تحقق معرفت قضایی‌اند؛ چراکه قاضی باید نسبت به «وقوع یا عدم وقوع واقعه‌ای در گذشته» یا «وجود یا عدم وجود وضعیت حقوقی یا

بی‌گمان مستلزم نوعی مداخله در امور موضوعی است؛ قاضی نمی‌تواند بدون بررسی ادله، استماع شهود، ارزیابی قرائن و حتی در موارد لازم، طرح پرسش و تحقیق، به علم دست یابد. بنابراین، اصل کشف واقع، مداخله‌ای فعال اما ضابطه‌مند را اقتضا می‌کند.

این آیات به‌زعم بسیاری از فقها، تکلیف قاضی به تلاش برای کشف حقیقت و اجتناب از حکم بر مبناهای ظاهری صرف را تقویت می‌کند. (Makarem Shirazi, 2021)

از منظر فقهی، کشف واقع به‌معنای تلاش معقول و متعارف قاضی برای دستیابی به علم یا ظن معتبر نسبت به واقع است. این تلاش،

جدول ۲: مستندات قرآنی مرتبط با لزوم کشف واقع و حکم به عدالت

ردیف	سوره و آیه	متن آیه	ترجمه فارسی	دلالت فقهی در دادرسی
۱	نساء: ۵۸	إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ	خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید به عدالت حکم نمایید.	بیانگر تکلیف قاضی به داوری عادلانه و پرهیز از حکم غیرواقعی
۲	مائده: ۸	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ	ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به پا خیزید و به عدالت گواهی دهید.	لزوم رعایت عدالت و بی‌طرفی در داوری
۳	مائده: ۴۲	وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ	اگر میان آنان داوری کردی، با عدالت حکم کن.	الزام قاضی به حکم بر پایه عدالت و واقع
۴	ص: ۲۶	يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ	ای داوود، ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن.	تأکید بر حکم به حق و پرهیز از پیروی هوای نفس
۵	حجرات: ۶	فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ	تحقیق کنید تا مبادا از روی نادانی به قومی آسیب رسانید.	ضرورت تحقیق و بررسی پیش از صدور حکم
۶	نحل: ۹۰	إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ	خداوند به عدالت و نیکوکاری فرمان می‌دهد.	مبنای عام عدالت در نظام قضایی
۷	بقره: ۲۸۲	وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ	شهادت را برای خدا برپا دارید.	اهمیت ادله اثبات دعوا و شهادت در کشف حقیقت
۸	نساء: ۱۳۵	كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ	همواره برای عدالت قیام کنید و برای خدا شهادت دهید.	ضرورت عدالت حتی در برابر منافع شخصی
۹	اعراف: ۲۹	قُلْ أُمِرْتُ بِالْقِسْطِ	بگو پروردگارم به عدالت فرمان داده است.	تأکید بر اصل عدالت به‌عنوان قاعده بنیادین
۱۰	حدید: ۲۵	لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ	تا مردم به عدالت قیام کنند.	هدف نهایی تشریع قوانین و نهاد قضا

بحث از علم قاضی جایگاهی محوری در فقه قضا دارد. مشهور فقهای امامیه علم قاضی را حجت می‌دانند و بر این باورند که قاضی نه‌تنها می‌تواند، بلکه در صورت تحصیل علم، مکلف است بر طبق آن حکم کند؛ هرچند علم از ادله خارج پرونده حاصل شده باشد (Khomeini, 1999; Khoei, 1999). این رویکرد، عملاً افق مداخله قاضی در تحصیل مبانی معرفتی خود را بسیار وسیع می‌سازد.

مجموع این آیات نشان می‌دهد که در اندیشه اسلامی، قضاوت صرفاً یک عمل شکلی نیست، بلکه مأموریتی برای تحقق عدالت و کشف حقیقت است. از همین رو، بسیاری از فقهای امامیه، با استناد به این آیات، قاضی را مکلف به تلاش برای دستیابی به واقع دانسته‌اند و کشف واقع را از لوازم اجرای صحیح عدالت قضایی می‌شمارند.

علم قاضی و اعتبار آن در اثبات

براین اساس، مداخله موضوعی قاضی در فقه امامیه، در عین تشویق به کشف واقع و اعتبار علم، به طور ضمنی در چارچوب‌هایی چون بی‌طرفی، حرمت تجسس و فراغ از حکم مقید شده است.

تحلیل حقوقی حدود مداخله دادرس در امور موضوعی

چارچوب قانونی: از ماده ۲ تا ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م

در حقوق ایران، تعارض ظاهری میان اصل توافقی بودن دادرسی و اختیار دادرس در تحصیل دلیل عمدتاً در دو ماده ۲ و ۱۹۹ قانون

آیین دادرسی مدنی نمود می‌یابد. ماده ۲ مقرر می‌دارد:

«هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوی رسیدگی کند مگر این‌که شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم‌مقام قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند».

این ماده، ابتکار طرح و حدود موضوع دعوا را در اختیار اصحاب دعوا قرار می‌دهد. در مقابل، ماده ۱۹۹ اشعار می‌دارد:

«در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر دلایلی که طرفین اقامه می‌نمایند، می‌تواند هرگونه تحقیق یا اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم بدانند، انجام دهد».

عبارت «هرگونه تحقیق یا اقدامی» نشان‌دهنده اعطای اختیاری بسیار وسیع به دادرس در حوزه امور موضوعی است. به تعبیر برخی نویسندگان، ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م، مفهومی از نظام دادرسی مختلط را در نظام حقوقی ایران وارد کرده است؛ جایی که در کنار ابتکار طرفین، قاضی نیز نقش فعالی در کشف حقیقت دارد (Shams, 2019).

اصول بی‌طرفی، تناظر و حق دفاع

در عین حال، اصول بنیادین دادرسی عادلانه، مرزهایی برای مداخله موضوعی قاضی ترسیم می‌کنند:

اصل بی‌طرفی: دادرس باید نه تنها بی‌طرف باشد، بلکه بی‌طرف به‌نظر برسد. اگر مداخله او در جمع‌آوری یا تکمیل ادله به‌گونه‌ای باشد که یکی از طرفین را در موضع مساعدتری قرار دهد، ظاهراً این اصل نقض شده است.

باین حال، درباره حدود تحصیل علم، اختلاف نظر جدی وجود دارد. برخی فقها تحصیل علم را تا جایی مجاز می‌دانند که به هتک حرمت اشخاص، تجسس ناروا و اختلال نظم نینجامد (Fazel Lankarani, 2005). به موجب این دیدگاه، قاضی در حیطه امور موضوعی، در عین برخورداری از اختیار تحصیل علم، مقید به رعایت حرمت‌ها و حدود شرعی است؛ به‌ویژه با استناد به آیه «وَلَا تَجَسَّسُوا»؛ حجرات: ۱۲.

قواعد فقهی محدودکننده مداخله

سه دسته از قواعد فقهی را می‌توان به‌عنوان عوامل محدودکننده مداخله دادرس در امور موضوعی شناسایی کرد:

۱. قاعده بی‌طرفی قاضی

اگرچه در فقه کلاسیک عنوان «بی‌طرفی» به معنای مدرن کم‌تر مطرح شده، اما از لزوم اجتناب از «میل» و «هوا» در حکم، می‌توان اصل بی‌طرفی را استنباط کرد. قاضی نباید در مقام تحصیل دلیل، چنان عمل کند که گویی وکیل یکی از طرفین است؛ زیرا این امر موجب سوءظن و تضعیف اعتماد عمومی به عدالت قضایی می‌شود.

۲. قاعده منع تجسس و هتک حرمت

تحصیل دلیل و مداخله در امور موضوعی نباید به تجسس در زندگی خصوصی اشخاص، نقض حریم و حیثیت آنان یا استفاده از شیوه‌های نامشروع منتهی گردد؛ در غیر این صورت، ادله حاصل نیز فاقد مشروعیت خواهد بود. (Mohseni, 2008)

۳. قاعده فراغ قاضی

به موجب این قاعده، پس از صدور حکم و فراغ قاضی از دعوا، بازگشت او به بررسی امور موضوعی و تغییر مبنای معرفتی، جز در موارد استثنایی نقض حکم، مجاز نیست. این قاعده، محدوده زمانی مداخله را معین می‌کند.

اصل تناظر: هر دلیل یا اطلاعاتی که دادرس در نتیجه مداخله خود به دست می‌آورد، باید به اطلاع طرفین برسد و امکان اظهارنظر و دفاع نسبت به آن فراهم شود؛ در غیر این صورت، حق دفاع مخدوش می‌شود.

اصل تمرکز ادله در جلسه دادرسی: مداخله خارج از فرآیند رسمی و بدون ثبت در پرونده، امکان نظارت بالادستی و کنترل حقوقی را از بین می‌برد.

به این ترتیب، دخالت دادرس در امور موضوعی مشروع است، اما به شرطی که در قالب روند رسمی، شفاف و قابل نظارت انجام شود.

رویه قضایی و نوسان میان دو سر طیف

مطالعه آرای منتشرشده دیوان عالی کشور و دادگاه‌های تجدیدنظر نشان می‌دهد که رویه قضایی در تعیین حدود مداخله دادرس، یکدست نیست. در برخی آرا، عدم استفاده دادگاه از اختیار ماده ۱۹۹، سبب نقض رأی به دلیل عدم کشف حقیقت و قصور در رسیدگی شناخته شده است؛ در حالی که در پرونده‌های دیگر، استفاده گسترده دادرس از این اختیار، «تحقیق مازاد» و گاه «خروج از بی‌طرفی» تلقی شده است. (Shams, 2019)

این نوسان رویه‌ای، خود نشانه‌ای از فقدان نظریه‌ای منسجم در خصوص حدود مداخله دادرس در امور موضوعی است و ضرورت ارائه چارچوب نظری، همانند آنچه در بخش بعد خواهد آمد، را تقویت می‌کند.

مدل سه‌سطحی تنظیم حدود مداخله دادرس

با تلفیق مبانی فقهی و حقوقی، می‌توان برای تنظیم حدود مداخله دادرس در امور موضوعی، مدل سه‌سطحی زیر را پیشنهاد کرد:

سطح اول: حوزه «تکلیف به مداخله»

در این سطح، مداخله در امور موضوعی برای دادرس نه تنها مجاز، بلکه واجب و الزامی است؛ به این معنا که عدم اقدام در این حوزه، نوعی ترک وظیفه قضایی تلقی می‌شود و می‌تواند موجبات مسئولیت انتظامی دادرس یا حتی ابطال رأی صادره را فراهم آورد. این سطح، بالاترین درجه ضرورت مداخله را نشان می‌دهد و نقش دادرس را در حفظ عدالت و صحت دادرسی به وضوح مشخص می‌کند.

مهم‌ترین مصادیق این حوزه عبارتند از:

ادله ناقص، مبهم یا متعارض: هرگاه مدارک و شواهد ارائه‌شده توسط طرفین به گونه‌ای باشد که به‌طور متعارف برای صدور حکم معتبر کافی نباشد، دادرس مکلف است با جمع‌آوری، تکمیل یا روشن‌سازی ادله، خلأهای موجود را پر کند. این تکلیف تضمین‌کننده صدور حکم مبتنی بر واقعیت‌ها و جلوگیری از بی‌عدالتی است.

قرائن جدی برخلاف واقع بودن ظاهر ادله: در مواردی که شواهد اولیه نشان‌دهنده تناقض یا مغایرت با واقعیت‌های محتمل باشد، دادرس موظف است با مداخله متعارف و مستند به اصول قانونی و فقهی، حقیقت را کشف کند تا حکم صادره بر اساس واقعیت‌ها باشد و عدالت رعایت شود.

حفاظت از حقوق اشخاص ثالث یا نظم عمومی: هنگامی که عدم مداخله می‌تواند به تضییع جدی حقوق دیگران یا اختلال در نظم عمومی منجر شود، دادرس مکلف است اقدامات لازم را انجام دهد. این تکلیف، اهمیت نقش قضایی در صیانت از منافع عمومی و حقوق همگان را برجسته می‌کند.

در این حوزه، به استناد مبانی فقهی کشف حقیقت و مواد ۱۹۹ و ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، دادرس موظف است تمام اقدامات متعارف، مستند و قانونی را برای روشن شدن واقعیت‌ها انجام دهد. رعایت دقیق این تکالیف، تضمین‌کننده عدالت قضایی، مشروعیت تصمیمات و اعتماد عمومی به نظام دادرسی است.

سطح دوم: حوزه «اختیار در مداخله»

در این سطح، قانون و فقه به دادرس اجازه می‌دهند که در راستای ارتقای کیفیت رسیدگی، به جمع‌آوری یا تکمیل ادله مبادرت ورزد، اما بهره‌گیری از این اختیار الزام‌آور نیست و عدم استفاده از آن به‌طور خودکار تخلف محسوب نمی‌شود. این سطح، نقطه تلاقی میان آزادی عمل قضایی و محدودیت‌های قانونی است و نقش تشخیص قضایی در آن برجسته می‌شود. مهم‌ترین مصادیق این سطح عبارتند از:

تحصیل قرائن تکمیلی: زمانی که ادله ارائه‌شده از سوی طرفین، به‌طور متعارف کافی است، دادرس می‌تواند در صورت نیاز، قرائن و شواهد تکمیلی را جمع‌آوری کند تا ابهامات احتمالی روشن شود. این اقدام موجب افزایش دقت رسیدگی و کاهش ریسک صدور حکم اشتباه می‌گردد، بدون آن‌که ضرورت قانونی داشته باشد.

طرح پرسش‌های جزئی از طرفین یا شهود: پرسش‌های محدود و هدفمند از طرفین یا شهود، صرفاً برای روشن‌تر شدن موضوع، مجاز است، حتی در مواردی که ابهام اساسی وجود ندارد. این اختیار به دادرس امکان می‌دهد تا درک کامل و جامع از پرونده داشته باشد و کیفیت تصمیم‌گیری افزایش یابد.

ارجاع به کارشناس دوم: در مواردی که نظریه کارشناس نخست، اساساً معتبر است، اما دادرس نیاز به اطمینان بیشتر دارد، می‌تواند نظریه دوم را درخواست کند. این اقدام، افزون بر ارتقای دقت قضایی، موجب کاهش احتمال سوءتفاهم یا تردید در اجرای عدالت می‌شود.

در این سطح، عنصر تشخیص قضایی و مصلحت‌اندیشی نقش محوری دارد و دادرس باید میان ضرورت کشف واقعیت‌ها و صدور حکم عادلانه و صرفه‌جویی در زمان و هزینه دادرسی تعادل برقرار کند. استفاده از این اختیار باید محدود، هدفمند و مستند به

اصول قانونی و فقهی باشد تا هم عدالت رعایت شود و هم حقوق طرفین و نظام دادرسی محفوظ بماند.

سطح سوم: حوزه «ممنوعیت مداخله»

در این سطح، هرگونه دخالت دادرس در امور موضوعی به‌طور کامل ممنوع است و تخطی از این ممنوعیت می‌تواند پیامدهای حقوقی و انتظامی جدی برای وی به همراه داشته باشد. تحقق مداخله غیرمجاز ممکن است علاوه بر ایجاد بی‌اعتباری ادله، مسئولیت انتظامی یا انضباطی دادرس را نیز در پی داشته باشد.

مهم‌ترین مصادیق این حوزه عبارتند از:

تحصیل دلیل به نفع یا علیه یکی از طرفین بدون رعایت شفافیت و اصول دادرسی: هرگونه اقدام دادرس برای جمع‌آوری یا ارائه دلایل به نفع یا ضرر یکی از طرفین بدون ثبت رسمی در پرونده، اطلاع‌رسانی طرف مقابل و رعایت اصل تناظر، مغایر با چارچوب قانونی و بی‌طرفی محسوب می‌شود و می‌تواند موجبات ابطال ادله و نقض عدالت را فراهم آورد.

استفاده از روش‌های غیرقانونی یا ناقض حریم خصوصی: اقداماتی مانند استراق سمع، ورود غیرمجاز به حریم شخصی یا بهره‌گیری از ابزارهای غیرقانونی برای تحصیل اطلاعات، نه تنها مستندات جمع‌آوری‌شده را غیرقابل قبول می‌کند، بلکه دادرس را در معرض مسئولیت کیفری یا انتظامی قرار می‌دهد.

ورود به ادعاهایی خارج از خواسته و حدود دعوا: ورود به مباحث یا موضوعاتی که خارج از خواسته اصلی طرفین و حدود پرونده است، می‌تواند ماهیت دعوا را تغییر دهد و تخطی از اصل عدل و صحت دادرسی تلقی شود.

استمرار مداخله پس از فراغ از دادرسی: هرگونه دخالت پس از صدور حکم، خارج از مسیر قانونی اعتراض، تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی، نقض صریح مقررات و اصول حقوقی است و ضمانت اجرای آن نیز توسط قانون پیش‌بینی شده است.

در این قلمرو، قاعده بی‌طرفی، اصل قانونیت ادله و حرمت تجسس به‌عنوان محدودیت‌های قطعی، چارچوبی روشن برای رفتار دادرس ترسیم می‌کنند. رعایت دقیق این اصول، تضمین‌کننده عدالت، مشروعیت و اعتماد عمومی به نظام قضایی است و هرگونه تجاوز به آن‌ها می‌تواند آثار حقوقی، انتظامی و حتی کیفری برای دادرس در پی داشته باشد.

جدول ۳: مدل سه‌سطحی تنظیم حدود مداخله دادرس در امور موضوعی

سطح مداخله	عنوان حوزه	ماهیت مداخله	مصادیق و نمونه‌ها	پیامدهای حقوقی و اصول مرتبط
سطح اول	تکلیف به مداخله	مداخله واجب و الزامی؛ عدم مداخله ترک وظیفه محسوب می‌شود.	ادله ناقص، مبهم یا متعارض: تکمیل یا روشن‌سازی الزامی قرائن جدی برخلاف واقع بودن ظاهر ادله: کشف حقیقت ضروری حفاظت از حقوق اشخاص ثالث یا نظم عمومی: مداخله برای صیانت از حقوق و نظم ضروری است.	مسئولیت امکان ابطال رأی صادره مستند به مبانی فقهی کشف حقیقت و مواد ۱۹۹ و ۳ قانون آیین دادرسی مدنی
سطح دوم	اختیار در مداخله	مداخله اختیاری و هدفمند؛ عدم استفاده تخلف محسوب نمی‌شود.	تحصیل قرائن تکمیلی حتی در صورت کافی بودن ادله. طرح پرسش‌های جزئی از طرفین یا شهود برای روشن‌تر شدن موضوع. ارجاع به کارشناس دوم برای افزایش اطمینان.	نقش تشخیص قضایی و مصلحت‌اندیشی کلیدی است. رعایت اصول قانونی و فقهی تعالیل میان کشف واقعیت‌ها و صرفه‌جویی در زمان و هزینه دادرسی
سطح سوم	ممنوعیت مداخله	مداخله کاملاً ممنوع است.	تحصیل دلیل به نفع یا علیه یکی از طرفین بدون شفاف‌سازی و رعایت اصل تناظر. استفاده از روش‌های غیرقانونی یا ناقض حریم خصوصی، استراق سمع، ورود غیرمجاز. ورود به ادعاهای خارج از خواسته و حدود دعوا. استمرار مداخله پس از فراغ از دادرسی و صدور حکم.	مسئولیت انتظامی، انضباطی و حتی کیفری بی‌اعتباری رعایت قاعده بی‌طرفی، اصل قانونیت ادله و حرمت تجسس

دیدگاه مقایسه‌ای و عملی برای قضاوت صحیح و حفظ عدالت کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری

مداخله دادرس در امور موضوعی در دادرسی مدنی ایران، در تقاطع سه حوزه فقه، قانون و معرفت‌شناسی قضایی قرار دارد و تأثیر مستقیمی بر عدالت و مشروعیت قضایی می‌گذارد. فقه امامیه، با تأکید بر کشف واقع و اعتبار علم قاضی، از نقش فعال قاضی در کشف واقع حمایت می‌کند، اما همزمان با قواعد بی‌طرفی، منع تجسس و فراغ قاضی، دامنه این نقش را محدود می‌سازد. قانون آیین دادرسی مدنی نیز با ترکیبی از نظام ترافعی و اقتدار قاضی در تحصیل دلیل، ابزارهای عملی برای مداخله ارائه می‌دهد، هرچند

این جدول چارچوب سه‌سطحی مداخله دادرس در دادرسی مدنی را نمایش می‌دهد. سطح اول، «تکلیف به مداخله»، شامل مداخله‌های واجب و الزامی است که عدم انجام آن می‌تواند موجب مسئولیت انتظامی یا ابطال رأی شود. سطح دوم، «اختیار در مداخله»، حوزه‌ای اختیاری است که دادرس می‌تواند به‌منظور ارتقای کیفیت رسیدگی و کشف واقعیت‌ها اقدام کند، اما عدم استفاده از آن تخلف محسوب نمی‌شود. سطح سوم، «ممنوعیت مداخله»، محدوده‌ای است که هرگونه اقدام دادرس در آن ممنوع بوده و تخطی از آن پیامدهای حقوقی، انتظامی و حتی کیفری در پی دارد. جدول نشان می‌دهد که مصادیق، ماهیت و پیامدهای هر سطح چگونه با اصول قانونی و فقهی مرتبط هستند و به یک

۱. بازنگری در ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م و افزودن تبصره یا آیین‌نامه‌ای که مصادیق سه‌گانه تکلیف، اختیار و

ممنوعیت مداخله را به‌طور نمونه‌وار برشمارد.

۲. انجام پژوهش‌های تجربی درباره رابطه میان میزان مداخله موضوعی دادرس و نرخ نقض آرا در مراجع بالاتر.

۳. گنجاندن مباحث معرفت‌شناسی قضایی و مهارت‌های ارزیابی دلیل در دوره‌های آموزشی قضات.

۴. طراحی و اجرای کارگاه‌های شبیه‌سازی دادرسی با هدف سنجش تأثیر میزان مداخله دادرس بر کیفیت و عدالت تصمیمات قضایی.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Civil litigation in the Iranian legal system, as in many legal systems influenced by the adversarial tradition, is founded upon the initiative of the parties in presenting claims, facts, and evidence; nevertheless, the judge is not merely a passive observer of the evidentiary contest. The classical function of adjudication consists of identifying the external facts relevant to the dispute and applying the appropriate legal norms to those facts in order to issue a just judgment. This function contains two interrelated dimensions: the factual dimension, which concerns the establishment or non-establishment of events, circumstances, evidentiary materials, and factual indications; and the legal dimension, which concerns the identification, interpretation, and application of the governing legal rule. The central difficulty arises in relation to the first dimension: to what extent may, or must, the judge intervene in discovering, completing,

معیارهای روشن و عملیاتی برای اعمال این اختیارات در آن مشخص نشده است.

پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی معرفت‌شناختی و تلفیق مبانی فقهی و حقوقی، مدل سه‌سطحی تنظیم حدود مداخله دادرس را پیشنهاد کرد که مداخله را در سه حوزه تکلیف، اختیار و ممنوعیت دسته‌بندی می‌کند. این مدل نه تنها می‌تواند راهنمایی روشن و عملی برای قانونگذار و رویه قضایی فراهم آورد، بلکه به آموزش قضات و ارتقای مهارت‌های حرفه‌ای آنان نیز کمک می‌کند. با بهره‌گیری از این چارچوب، امکان تقویت کشف واقع، صدور احکام عادلانه و همزمان حفظ بی‌طرفی دادرس، حق دفاع طرفین و امنیت قضایی فراهم می‌شود. به این ترتیب، مدل سه‌سطحی می‌تواند نقش کلیدی در ارتقای کیفیت دادرسی مدنی و تضمین اعتماد عمومی به نظام قضایی ایفا کند.

پیشنهادهای برای پژوهش و تقنین:

organizing, and evaluating the factual materials on which the judgment will ultimately rest? This problem is particularly significant in Iranian civil procedure because Article 2 of the Civil Procedure Code reflects the adversarial principle by making judicial proceedings dependent upon the request of the interested party, whereas Article 199 grants the court broad authority to conduct any investigation or take any measure it considers necessary for discovering the truth. This dual structure produces a doctrinal tension between party disposition and judicial activism, between procedural neutrality and factual truth, and between the security of litigation and the moral demand for justice (Abdollahi, 2015; Katouzian, 2008; Shams, 2019). Accordingly, the present study examines the limits of judicial intervention in factual matters in Iranian civil proceedings by situating the problem at the intersection of civil procedure, Imami jurisprudence, and judicial epistemology.

The importance of the issue becomes clearer when judicial intervention in factual matters is distinguished from judicial intervention in legal matters. In legal matters, the judge is traditionally regarded as the authority who identifies and applies the law, even where the parties have not invoked the relevant rule. In factual matters, however, the adversarial structure usually allocates the primary responsibility for alleging facts and producing evidence to the parties. Judicial intervention in this sphere therefore means active judicial entry into the process of discovering, completing, evaluating, and selecting factual data and evidentiary materials, whether through hearing witnesses, ordering expert examination, conducting local investigation, posing clarifying questions, or discounting evidence on the basis of surrounding indications. Such intervention directly affects the formation of judicial persuasion and cannot be reduced to a purely formal or administrative function. From the perspective of judicial epistemology, the judge's belief concerning past events must be justified, coherent, and defensible; it cannot be the result of arbitrary impressions or mere mechanical acceptance of the parties' submissions (Jafaritabar, 2021; Nicolson, 1994; Twining, 2006). Yet the pursuit of justified belief also carries risks, because excessive judicial activism may contaminate the adjudicative process with prejudgment, selective evidence-gathering, or the appearance of partiality. Thus, the central theoretical problem is not whether the judge should remain entirely inactive or become an investigative authority without limits, but how a principled boundary can be drawn between legitimate epistemic engagement and impermissible interference with the parties' procedural rights (Mohammadi, 2018; Mohseni, 2008; Taheri, 2013).

The research adopts a descriptive–analytical method and is based on library and

documentary study of Imami jurisprudential sources, Iranian procedural statutes, judicial practice, and comparative civil procedure literature. The study first clarifies the concepts of factual matters, discovery of truth, judicial impartiality, judicial persuasion, and intervention by the court, and then analyzes the relationship between these concepts and the principles governing fair trial. The jurisprudential part of the analysis focuses on the duty of the judge to adjudicate according to truth and justice, the authority of judicial knowledge, and the rules that limit the judge's investigative activity. In Imami jurisprudence, many jurists have emphasized that the judge must not knowingly decide contrary to reality and that judicial knowledge, where validly acquired, may serve as a basis for judgment (Al-Tusi, 1986; Khoei, 1999; Khomeini). This approach supports an active conception of the judge's role in factual inquiry, especially where passivity would lead to the loss of rights or the issuance of a judgment that is formally correct but materially unjust. At the same time, jurisprudential doctrines also impose significant limits on the acquisition of knowledge: the judge may not resort to unlawful investigation, violation of privacy, illegitimate surveillance, humiliation of persons, or conduct that undermines trust in judicial neutrality (Fazel Lankarani, 2005; Makarem Shirazi, 2021; Sanei, 2004). Therefore, the jurisprudential foundation of judicial intervention is neither absolute activism nor strict passivity; rather, it is a disciplined search for truth constrained by impartiality, legality, dignity, and procedural fairness.

The legal analysis shows that Iranian civil procedure implicitly accepts a mixed model of adjudication. On the one hand, the parties determine the initiation and general scope of the claim, and the adversarial principle requires that each party have the opportunity to know, contest, and respond to the

evidentiary materials considered by the court. On the other hand, Article 199 of the Civil Procedure Code authorizes the judge to conduct investigations and take measures necessary for discovering the truth, thereby preventing civil proceedings from being reduced to a merely formal contest between unequal litigants. The difficulty is that the statute recognizes the judge's authority without sufficiently defining the criteria for exercising it. Consequently, judicial practice may fluctuate between two extremes: in some cases, failure to use the authority to investigate may be treated as insufficient inquiry or failure to discover the truth; in others, excessive reliance on judicial initiative may be criticized as departure from impartiality or as an investigation beyond the legitimate scope of the dispute (Moradi, 2017; Sharifi, 2014; Soleimani, 2019). Comparative literature also confirms that modern civil procedure has increasingly moved beyond a rigid adversarial–inquisitorial dichotomy and has recognized managerial, corrective, and truth-oriented functions for judges, while maintaining safeguards against arbitrary intervention (Cappelletti, 1970; Damaska, 1986; Goubau, 1996; Jolowicz, 2000; Taruffo, 2003). From this perspective, the Iranian model requires a clearer doctrinal framework capable of reconciling truth-finding with party autonomy, judicial neutrality, and the right of defense.

The main finding of the study is the proposal of a three-level model for regulating judicial intervention in factual matters: the domain of duty, the domain of authority, and the domain of prohibition. In the first domain, intervention is not merely permissible but obligatory. This includes situations in which the evidence is incomplete, ambiguous, or contradictory; where serious indications suggest that the apparent evidentiary picture is inconsistent with reality; or where non-intervention would seriously threaten the

rights of third parties, public order, or the integrity of adjudication. In such cases, the judge's failure to intervene may amount to neglect of judicial duty, because the court cannot legitimately issue a judgment while remaining indifferent to serious factual uncertainty. In the second domain, intervention is permitted but not mandatory. This includes obtaining supplementary indications, asking limited clarifying questions from parties or witnesses, or referring the matter to a second expert where the first opinion is formally valid but the judge reasonably seeks greater confidence. Here, the judge exercises discretion, and the legitimacy of intervention depends on proportionality, transparency, procedural economy, and respect for the parties' right to respond. In the third domain, intervention is prohibited. This includes collecting evidence in favor of or against one party without transparency, relying on information obtained outside the official record, using unlawful or privacy-violating methods, entering claims beyond the parties' pleadings and the subject matter of the dispute, or continuing factual inquiry after the judge has become *functus officio* except through legally recognized review mechanisms. This model draws upon jurisprudential concepts of judgment according to truth, the authority of judicial knowledge, the prohibition of unlawful inquiry, and the modern procedural principles of impartiality, adversariality, and procedural justice (Damaska, 1973; Lind & Tyler, 1988; Mousavi Bojnourdi, 1998; Rahpik, 2010; Thibaut & Walker, 1975).

In conclusion, judicial intervention in factual matters in Iranian civil proceedings should be understood as a regulated epistemic function rather than an exceptional deviation from the adversarial system. The judge's responsibility is not exhausted by passively receiving the parties' evidence, because civil adjudication ultimately aims at the issuance of a just and

reality-based judgment. At the same time, the judge's search for truth cannot justify unlimited investigative activity, because justice also depends on impartiality, transparency, respect for the adversarial process, and protection of the parties' right of defense. The three-level model proposed in this study provides a practical and theoretical framework for distinguishing cases in which intervention is required, cases in which it is discretionary, and cases in which it is prohibited. This framework may assist legislators in clarifying Article 199 of the Civil Procedure Code, guide courts toward more consistent practice, and support judicial training in evidence evaluation and judicial reasoning. By balancing the discovery of truth with procedural neutrality and legal certainty, the model can contribute to more efficient, legitimate, and trustworthy civil justice.

References

- Abdollahi, M. (2015). The limits of the judge's authority in obtaining evidence in Iranian civil procedure. *Contemporary Legal Studies Quarterly*, 7(2), 55-82.
- Al-Shahid al-Thani, Z. a.-D. *Masalik al-Afham* (Vol. 14). Islamic Publications.
- Al-Tusi, M. i. H. (1986). *Al-Khilaf* (Vol. 6). Society of Seminary Teachers.
- Cappelletti, M. (1970). Social and political aspects of civil procedure: Reforms and trends in Western and Eastern Europe. *Michigan Law Review*, 69(5), 847-901.
- Damaska, M. (1973). Evidentiary barriers to conviction and two models of criminal procedure: A comparative study. *University of Pennsylvania Law Review*, 121(3), 506-589.
- Damaska, M. (1986). *The Faces of Justice and State Authority: A Comparative Approach to the Legal Process*. Yale University Press.
- Fazel Lankarani, M. (2005). *Al-Qada wa al-Shahadat*. Jurisprudential Center of the Pure Imams.
- Goubau, D. (1996). Judicial activism in fact-finding: Limits and justifications. *International Journal of Evidence & Proof*, 1(1), 23-44.
- Jafaritabar, M. (2021). Judicial persuasion in the process of discovering factual matters in civil claims. *Private Law Studies*, 52(3), 31-56.
- Jolowicz, J. A. (2000). *On Civil Procedure*. Cambridge University Press.
- Katouzian, N. (2008). *Civil Procedure: Introductory Course* (Vol. 1). Mizan Publications.
- Khoei, S. A. (1999). *Mabani Takmilat al-Minhaj* (Vol. 1). Imam al-Sadiq Institute.
- Khomeini, R. *Tahrir al-Wasilah* (Vol. 2). Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Lind, E. A., & Tyler, T. R. (1988). *The Social Psychology of Procedural Justice*. Springer.
- Makarem Shirazi, N. (2021). *Al-Qada fi al-Fiqh al-Islami*. Imam Ali ibn Abi Talib School.
- Mohammadi, J. (2018). The adversarial principle and its role in limiting the judge's authority in factual matters. *Private Law Research*, 10(3), 65-92.
- Mohseni, K. (2008). Judicial impartiality and fair trial. *Judiciary Law Journal*(64), 79-102.
- Moradi, L. (2017). Searching for truth in light of jurisprudential rules and civil procedure. *Islamic Jurisprudence and Law Research*, 13(2), 45-72.
- Mousavi Bojnourdi, S. M. (1998). *Al-Qada fi al-Fiqh al-Muqaran*. Dar al-Ulum.
- Nicolson, D. (1994). Truth, proof and confessions in Scots law. *The Modern Law Review*, 57(5), 731-761.
- Rahpik, M. J. (2010). The rule of necessity of judgment based on the judge's knowledge in Imamiyyah jurisprudence and Iranian law. *Islamic Jurisprudence and Law*, 6(2), 7-32.
- Sanei, H. (2004). *Civil Procedure in Light of Imamiyyah Jurisprudence* (Vol. 1). Bustan-e Ketab.
- Shams, A. (2019). *Civil Procedure* (Vol. 1). Derak.
- Sharifi, M. (2014). Judicial security and the limits of the judge's initiative in obtaining evidence. *Judiciary Law Journal*(70), 45-74.
- Soleimani, H. (2019). Limits of the judge's intervention in evaluating evidence in civil claims. *Judiciary Law Quarterly*(89), 103-132.
- Taheri, A. (2013). Principles governing fair trial and their effect on the judge's role in discovering the truth. *Public Law Research*, 15(1), 91-120.
- Taruffo, M. (2003). Rethinking the nature of the judicial process. *European Journal of Legal Studies*, 1(2), 1-28.
- Thibaut, J., & Walker, L. (1975). *Procedural Justice: A Psychological Analysis*. Erlbaum.
- Twining, W. (2006). *Rethinking Evidence: Exploratory Essays* (2nd ed.). Cambridge University Press.